

# کار کتاب کوچه هیچوقت به پایان نمی‌رسد

احمد شاملو، شاعر و نویسنده بزرگ معاصر، متجاوز از سی سال است که به کار تدوین کتاب کوچه مشغول است. این کتاب اولین فرهنگ لغات و اصطلاحات عامیانه (و متداول) به شمار می‌رود و در نوع خود بی‌نظیر است. تاکنون ۵ جلد از این کتاب منتشر شده و دهها جلد دیگر آن منتظر چاپ است. در گفتگوی حاضر، به بعضی مسائل ناشنیده این کتاب توجه شده است و در آن از انگیزه‌ها و تاریخچه شروع کرده، شمول این فرهنگ در کل ایران مورد بررسی قرار گرفته، حجم کار آن سؤال شده و متدولوژی کار مورد تدقیق قرار گرفته است.

● از انگیزه‌های پرداختن به کتاب کوچه بگوئید.

— اتفاقاً شنیدنش خالی از تفریح هم نیست. پدرم دایه پیری داشت که در حاضرجوابی و متلک‌پرانی بکه بود. به ریز و درشت و کوچک و بزرگ و عرب و عجم رحم نمی‌کرد و شیرینکاری‌ها و زخم زبان‌هایی که برای خندانیدن اهل خانه به این و آن می‌زد میان خودی‌ها و حتی همسایه‌های دور و نزدیک نقل محافل بود. بزرگ‌ترهای خانواده از او با صفت چگه یاد می‌کردند و من که عاشق و واله او بودم به هر دری می‌زدم که بفهمم معنی دقیق آن چیست اما هیچ‌کس نمی‌توانست این کلمه را برای من معنی کند. پیرزن مرد ولی این کلمه همان‌طور تو خاطر من ماند تا وقتی که پدر بزرگ مادربم برای سرپرستی دختر و نوه‌هایش آمد نزد ما ماند. این میرزا شریفخان عراقی مردی بود تحصیلکرده روسیه و زباندان و اهل کتاب و مطالعه. حدوداً دوازده ساله بودم که راه استفاده از لغتنامه‌ها را به من آموخت و اولین چیزی که در فرهنگ آندراج او دنبالش گشتم کلمه چگه بود. به پدر بزرگ گفتم این لغت را نمی‌توانم پیدا کنم و او برایم توضیح داد که این جور لغات ساخته عوام الناس است و جایش در فرهنگ به اعتبار آندراج نیست. و به همین سادگی استارت زده شد. به این ترتیب، مادرفا پدر بزرگ کتاب کوچه است!

● عملاً کار آن را از چه سالی شروع کردید؟

— به‌طور دقیق نمی‌شود گفت؛ و اگر بگویم ضبط اولین لغات را از همان دوازده سیزده سالگی شروع کردم هم قطعاً باعث خنده می‌شود. طبیعی است که در چنان سنی برای تشخیص موارد صلاحیتی نداشته‌ام، ولی در هر حال ضبط لغات و اصطلاحات کاری است و گزینش و تفکیک آنها کاری. البته شاید باید با قید "جای خوشوقتی است" بگویم که دو بار مجموع برگه‌ها و یادداشت‌های مربوط به این کار یکسره از میان رفت و ناچار همه چیز را از نو شروع کردم، پس می‌توانید تکران نباشید: عملاً کار ثبت و ضبط مواد از ۱۳۳۴ و بار دیگر از اواخر ۱۳۴۵ آغاز شد و در سال ۱۳۴۹ بود که تدوین موقت آن را شروع کردم.

● می‌شود گفت کتاب کوچه یک فرهنگ است؟

— تا "فرهنگ" را چه طور تعریف کنیم. اگر منظور از فرهنگ "کتاب لغت" است، نه. و اگر منظور از آن چیزی مثل "دائرةالمعارف" و "انسیکلوپدیا" است، شاید. چون در آن به همه موادی که زیر چتر "فولکلر" گرد می‌توان آورد پرداخته می‌شود. پاره‌ای ایراد گرفته‌اند که دایره کار را "بیخود" وسعت داده‌ام. جواب این است که اولاً فولکلر یک قلمرو مجموعه همه این‌ها است: باورهای توده، آئین‌ها، احکام، فال‌زنی، دوا درمان، قصه، متل، ضرب‌المثل، تمثیل، بازی، ترانه، تصنیف، ادبیات، اشعار، گاهشماری،

قافیه‌بندی‌ها، چیستان‌ها، نوحه، چاووشی، اذکار و ادعیه، چایو جمل، نام‌ها و القاب دارای علل و انگیزه‌های ویژه، اسم جاها و چیزها، خواب‌گزاری، سوگند، دشنام، دعا، نفرین، کلمات بسیط یا مرکب، ترکیبات جمله‌ای و شبه جمله‌ای، و غیره... تانیا بدون این‌که از پیش بشود گفت کی و کجا و چه‌طور، این فصول که ظاهراً مستقل از هم است به‌صورتی که عرض خواهم کرد با هم ارتباط تنگاتنگ پیدا می‌کند. سطری از یک ترانه یا تصنیف روحی در شمار امثله رایج درمی‌آید، اصطلاح یک بازی یا سرگرمی تبدیل به اسم یا مصدری می‌شود، و چه و چه و چه... مثلاً مصدر "بل گرفتن": اگر شما به ثبت بازی الک دولک نپردازید هر شرح کشفی که برای این مصدر بنویسید بی‌ریشه و غیرممکنی خواهد بود. پس بازی‌ها هم خودبه‌خود وارد مجموعه می‌شود و شما ناگزیر از این پس بازی‌ها را هم ثبت می‌کنید. یا مثلاً تعبیر "تشت کسی از بام افتادن" از رسمی مربوط به ازدواج مایه گرفته و اگر این رسم ذیل آئین‌ها نیامده باشد بی‌ریشه می‌ماند. یا مثلاً پاره‌ای از جمله‌های کلیشه‌ای از قبیل "آب روشنائی است" مستقیماً از یک باور عمومی سرچشمه گرفته، پس آئین‌ها و باورهای توده نیز در هر مورد باید به‌جای خود بیایند. البته ایراد این دوستان بیشتر از شیوه تنظیم کتاب کوچه آب می‌خورد که، قبول می‌کنم: پیچیده و گاه سخت پیچاییچ است، ولی باید همین‌جا عرض کنم که هنوز هم روشی بهتر و عملی‌تر از آن پیدا نکرده‌ام. این روش را "موریس‌را" هم در فرهنگ اصطلاحات زبان فرانسه خودش به‌کار گرفته هرچند که کار او از گردآوری اصطلاحات فراتر نمی‌رود و مقولات دیگر را شامل نمی‌شود. — به‌ر تقدیر می‌توان گفت آنچه کتاب کوچه نامیده شده "فرهنگ انسیکلوپدیک تفصیلی و توضیحی فلکلر تهران و حومه" است.

● پس کتاب کوچه به اصطلاح "ایران‌شومول" نیست.

— هم هست و هم نیست. نیست، به این دلیل که در هر حال من جز به فلکلر تهران نمی‌توانستم بپردازم. کتاب کوچه همین حالاش هم مشنوی هفتاد من کاغذ است، من ناگزیر می‌بایست به گرفتن قاج زین اکتفا کنم. اما در عین حال فلکلر تهران به‌نحوی فلکلر دیگر نقاط محدوده جغرافیائی ما را هم دربر دارد به این دلیل ساده که ما امروز چیز خالصی به اسم تهرانی نداریم — درصدی هم که حساب کنیم می‌بینیم ته کاسه فقط

تهران متصدی امور گلخانه بوده؛ که در این صورت هم آن قدرها که این تصحیف به دلایل زبانشناختی یزدی است به دلایل جغرافیائی تهرانی نیست!

● آیا در آینده می شود طوری برنامه ریزی کرد که کتاب کوچه تمام گویش های ایران را دربر بگیرد؟

— البته در این مورد نمی توان فقط به کلمه گویش اکتفا کرد. مفهوم یا مصداق خارجی این کلمه در نظام گذشته به وضع بدی محدود شده است، چون "دولتمردان" گرفتار این دغدغه مضحک بودند که اگر کردی یا ترکی یا حتی مازندری و گیلکی را زبان تلقی کند ممکن است برای استقلال طلبی گرگ دست کرد و ترک و مازندرانی و گیلک جماعت بدهند!

خیال ندارم از حدود اطلاعات خودم با درازتر کنم، ولی گویش به معنی لحن است. وقتی کسی "می خورم" را "مخورم" تلفظ کند می توانیم (دست کم از سرآسانگری) بگوئیم که طرف گویش خراسانی دارد اما وقتی به جای "بیا" بگوید "بزو" یا به جای "پدرم" بگوید "مهپر" گمان نمی کنم که این دیگر گویش باشد. این جا، هم قاموس دیگر است هم گرامر و ساختار زبانی تغییر بنیادی کرده، یعنی احتمالا موردی است در مقوله زبان و نه گویش. چون در این صورت می شود آلمانی را هم یکی از گویش های ایرانی به حساب گذاشت و کار را به دیوان داوری لاهه ارجاع کرد. آخر آلمانی ها هم جمله "نام دختر من مریم است" را می گویند:

Meine Tochtters Name ist Mariam  
که یک به یک کلمات فارسی و آلمانی آن اختلافی تقریبی در حد گویش دارد. خب، این مساله ای است که باید در جمع دانشمندان زبانشناس بررسی شود و این که من در این باب چه عقیده ای دارم اصلا مطرح نیست.

و اما بعد از این توضیح می توانم در جواب شما بگویم که بله، می شود نخست فرهنگ توده، جاه و گویش ها یا زبان های دیگر را هم بر اساس کتاب کوچه - اگر الگوی مناسبی باشد - تنظیم کرد (چنان که هم اکنون همسر من بر همین اساس سرگرم گردآوری فرهنگ عامه ارمنیان ایران است)، و بعدها مجموع آن ها را به کتاب کوچه افزود و آن را به قول شما ایرانشمول کرد. ولی این دیگر به تمام معنی یک کار "فرهنگستانی" است و از مقدرات مالی و البته علمی یک تن و ده تن فراتر می رود. البته همین حالا هم در کتاب کوچه نیاز به چنین کاری جلوه کرده است، چنان که مثلا برای بررسی معنی



تا پنجاه سال پیش فقط "بیلاق" تهرانی ها بود نه بخشی از این شهر، در اوایل مهرماه به گل می نشست (یا هنوز می نشیند) و این درست مقارن ایامی بود که تهرانی ها خل و پلاس شان را برمی داشتند و از بیلاقات به شهر برمی گشتند. بومی های شمیرانی اسم آن را گذاشته بودند گل "غریب درکن". قصدم نشان دادن این نکته بود که امروز دیگر برای نشان دادن این که فلان مدخل صد درصد تهرانی است یا از فلان شهرستان یا فلان دهکوره آمده در این جا قبول عام یافته و رواج پیدا کرده واقعا باید حجت آورد. اگر در یک خانواده تهرانی به جلوصاف کن بگویند "ساق پالون" می توان حدس زد که اصلیت آن خانواده شیرازی است اما حتی موقعی که در کمال تعجب پی ببرید "پریوش" مصحف نام گلی است که فرانسوی ها به آن "پروانش" می گویند اثبات تهرانی بودن این تصحیف آسان نیست؛ شاید این دسته گل را باغبان ظل السلطان در اصفهان به آب داده باشد یا آن یزدی با ذوقی که مثلا زیر دست مسیو قیشر اتریشی در باغ فیشرآباد

رقم ناچیزی باقی می ماند که آن هم زیر فشار درصدهای دیگر به شدت رنگ باخته. تهرانی نشینانی که اصلیت های مختلف دارند، طبعاً لغات و اصطلاحات و باورها و بازی ها و مثلا چیستان ها و روایت های خاص خودشان از فلان قصه را با خودشان آورده اند به مجموعه رنگارنگی که از گوشه شمال غربی آذربایجان تا سه کج جنوب شرقی بلوچستان و از گوشه جنوب غربی خوزستان تا زاویه شمال شرقی خراسان هزاران طیف مختلف را در خود جذب کرده افزوده اند؛ جوری که ما امروز تقریباً خیلی به قدرت می توانیم با اعتماد کامل روی کلمه یا اصطلاحی انگشت بگذاریم و ادعا کنیم که این یک مستعمله خاص محدوده تهرانی است، چنان که مثلا "غریب درکن" را که نام گلی است می توان تهرانی و شمیرانی خالص دانست.

● این چه گلی است؟

— اسم عمومی یا عملیش الان در خاطر من نیست ولی به هر حال بوته ای است تزئینی که دست کم در بیلاقات پایه غربی البرز که



اتل متل توتوله نزدیک به شاید سی روایت آن که در نقاط دیگر کشور می خوانند فراهم آمده تا مقایسه و استنتاج آسان تر شود؛ و همین طور است روایت آبی بانی (صفحه ۳۰۶۲ مجلدات حرف آ) یا نام های بازی الکترونیک (صفحه ۳۱۴۰ مجلدات الف) که ۴۰ مورد را دربر گرفته.

● حجم کلی کار چه قدر است و چه مقدارش تا حالا تمام شده؟

— راستش را بخواهید این کار حدس یقین ندارد، یعنی هیچ وقت به آخر نمی رسد. توده مردم که به شیوه های امپرسیونیستی اکسپرسیونیستی یا یکدیگر ارتباط بهم می زنند هر روزی که می گذرد براساس دیده ها و شنیده ها و تجربه های عینی خود تعبیرات تازه به تازه نو به نو ابداع می کنند. در همین یکی دو سال اخیر یکی از دوستان من در مورد کسی که معمولا حرف های بی سر و ته می زند اصطلاح "موجی شده" را به کار برد. سابق در این معنی می گفتند "اول ما خلق اللیه طرف عبیب دارد" یا "بالاخانه را اجازه داده" یا "یک خخته اش کم است و جیرهای دیگر، اما اصطلاحی که این دوست به کار برد مربوط به حکم و آتارناشی از انفجارهاست که برای مردم تجربه ای بود تازه.

در هر حال فکر می کنم کتاب کوچکی به روی هم به سبب و پنج هزار صفحه بالغ شود اما حجم افزوده ها و آنچه به طور مرتب جمع می شود و فراهم می آید به هیچ وجه قابل تخمین نیست. پنج جلد از کتاب کوچکی تاکنون در حجم های ۳۲۰ صفحه ای منتشر شده که البته این حرف بدان معنی نیست که کار فقط تا همین حد انجام گرفته.

● به شیوه بیچیده تنظیم کتاب کوچک اسارهای گذرا کردید و گفتید تا زمان حاضر شیوه بهتری برای آن نیافته اید. می خواهم از مندولوزی کارنان بیروم.

— ترتیب موجود را با همفکری پاره ای از

دوستان فرهنگستان زبان به کار گرفتیم که گاه تا حدی و گاه خیلی بیچیده است و ظاهرا چاره ای هم نیست. به جای ورود به بحث فنی که ممکن است برای بسیاری از خوانندگان شما خسته کننده باشد به ذکر چند مثال اکتفا می کنم. ما نمی توانستیم تعبیر مصدری "سرکسی زیر آب کردن" را به حرف سین و ذیل مدخل "سر" انتقال بدهیم و ناگزیر آن را زیر مدخل "آب" آورده ام، همین طور مثلا "موکل آب فرات بودن" را... در نتیجه، چنان که نگفته بیداست ما کلمه آب را خاستگاه تمام لغات و ترکیبات و اصطلاحات و تعبیرات و بخش های مختلفی گرفته ایم که محور اصلی شان کلمه آب است اما ناچار به این مقدار هم اکتفا نکردیم چون بیچیدگی های دیگری هم در کار هست؛ ذیل همین محور "آب" مثلا به چند معنای مختلف از مصدر "آب خوردن" می رسم که بار هر کدام دارای فصل های مربوط به خودش است. به طور مثال کلمه "حکمی داریم که می گوید" ریشه از مودی آب می خورد" (که در آن، آب خوردن به معنی "ریشه در چیزی داشتن" است). در حالی که جای دیگر می گوئیم "مثل آب خوردن" (که به معنای آسان بودن کار است و به سهولت نوشیدن آب متعل می کند). این دورا می شود با هم بکجا آورد و ناچار باید از هم تفکیک شان کرد. با این مندولوزی پیدا کردن موضوع مورد نظر برای مراجعه کننده ای که به اصطلاح نوی باغ نیست مشکل است و ناگزیر شده ایم یک فهرست الفبائی هم به انتهای مجلدات هر حرف اضافه کنیم که با مراجعه به شماره برای آن بتوان آسان تر به متن مراجعه کرد.

کمی بیچیده است ولی تا الان راه عقلی دیگری به نظر نمی رسد.

● این کار را خودتان تکفوره انجام داده اید یا کسانی یا سازمان هایی به شما کمک کرده اند؟

— به تنهایی شروع کردم و تا کمک همسرم ادامه اش می دهم. البته فقط در عمل معلوم شد که احساس بیرون از توانایی های یک نفر و دو نفر است و کاری است اصولا گروهی؛ و هرکار گروهی مستلزم برنامه ریزی، نامین بودجه، داشتن دفتر و دستک و بایگانی و پژوهنده و کارمند و وسایل کار و غیره است. فرهنگستان زبان مدتی مرا برای ادامه این کار در واقع "استخدام" کرد (سال های ۴۹ تا ۵۱). اما عملا من در آنجا هم کاری را انجام می دادم که امروز هم بدون آنها انجام می دهم. منتها دستکم این جا از همکاری آیدا برخوردارم که آن جا نبودم.

تنها کمک فرهنگستان به من این بود که در موضوع مندولوزی کتاب، دوستم دکتر هرمز میلانی را به همکاری با من مامور کرد که البته ممنون. همکاری با فرهنگستان در واقع یک بار دیگر این حقیقت را به من ثابت کرد که وقتی دولت روی کاری از این نوع دست بگذارد باید فاتحه اش را خواند.

● قضیه دانشگاه کلمبیا چه بود؟

— در سال ۱۹۷۷ در آمریکا دانشگاه کلمبیا پیشنهاد کرد با تهیه دفتر مستقلی در مانهاتن و در اختیار گذاشتن عده ای ایرانی زبان شناس و آواشناس و جامعه شناس و دارای سایر تخصص ها، با یک گروه برنامه نویس کامپیوتر و با شیوه های مدرن کار را ادامه دهم اما در همان زمان در ایران توسط روزنامه "کیهان" و پاره ای اشخاص کوشش شد که موضوع را به بنیاد پهلوی که پول های قلمبه ای به دانشگاه کلمبیا داده بود مربوط کنند، که گرچه صحت نداشت به پاره ای ملاحظات عطایش را به لقایش بخشیدم که امروزه سخت پشیمانم. همان سال، بعد از فسخ پیشنهاد دانشگاه کلمبیا، دیپارتمان خاورمیانه دانشگاه پرینستون که در جریان کار بود پیشنهاد مشابهی کرد؛ منتهی قبول آن مستلزم این شرط بود که تمام فیش ها و اوراق مربوط به این کار را درست تحویل دانشگاه پرینستون بدهم که ناچار زیر بار نرفتم.

● شنیده ایم فرهنگستان شوروی هم روی مجلدات چاپ شده این کتاب کار می کند. اصولا فایده کتاب کوچکی چیست که همه این طور چشم انتظار تولدش هستند؟

— در مورد فرهنگستان زبان های شرقی مسکو من هم چیزهایی شنیده ام. اطلاع دقیق تری از آن ندارم. اما در مورد سؤال آخرتان: نمی گویم که زبان را مردم می آفرینند نه ادیبان، و نمی گویم کاراکتر اصلی زبان را نهایتا از چنین مجموعه هایی استخراج باید کرد. به استفاده های زبان شناسی و آواشناسی و جامعه شناسی و "شناسی" های دیگری که کتاب کوچکی مواد خام آن را در اختیار می گذارد هم اشاره نمی کنم و به همین اکتفا می کنم که بگویم بالاخره یک روز جامعه باید خود را در آینه ای نگاه کند و چهره خودش را بشناسد. اگر جامعه ما بخواهد روزی معاصر جهان بشود باید به راهی که پشت سر گذاشته نگاهی بیندازد.

سؤال های خوبی مطرح کردید، ازتان متشکرم.